

# ساختارهای جدید در نظم جهانی توسعه اقتصادی در آسیا و ساختارهای سیاسی داخلی

■ نوشته: دکتر مجتبی صدریا استاد مطالعات آسیای شرقی در دانشگاه Chuo - توکیو

□ ترجمه: محمود گوهری

(۱۹۸۰)، منابع فراوان، ذخایر معدنی و غیره مایه می‌گیرد. سهم تجارت داخلی این منطقه از کل تجارت آن از ۵۷ درصد در ۱۹۶۹ به ۶۶ درصد در ۱۹۸۸ افزایش یافته و به سهم تجارت درون منطقه‌ای اروپای غربی (۷۰ درصد) نزدیک شده است.

این موضوع الهامبخش تدوین یک الگوی چندجانبه روابط اقتصادی در یک بلوک به هم وابسته تجاری به قصد تقویت توسعه اقتصادی منطقه گردیده است. همگرایی منطقه‌ای به منظور پیشبرد سریع‌تر رشد اقتصادی از طریق تخصصی کردن نقش کشورها و تشکیل یک ناحیه تجاری منطقه‌ای، اغلب به عنوان یک چشم‌انداز نویدبخش تلقی و با اتحادیه اروپا مقایسه شده است. از طرف دیگر، از آنجا که نهادهای مجری دیپلماسی تجاری در منطقه نمی‌توانند با به پای پیشرفت سریع همگرایی اقتصادی منطقه حرکت کنند اصطکاکهای تجاری شدت می‌گیرد (Petri 1992, pp. 47-63). برای تکوین نوعی «اتحادیه آسیا» باید ویژگیهای مشخص ساختارهای اقتصادی و سیاسی هر یک از کشورها و روابطشان را با یکدیگر ارزیابی نمود و عوامل تعیین کننده‌ای را که مانع همگرایی این منطقه هستند شناخت.

منطقه تجاری اقیانوس آرام در دهه‌های اخیر به میزان فزاینده‌ای به تکنولوژی پیشرفته دست یافته است. با تداوم رشد و پیشرفت اقتصادی، اقتصاد هر یک از کشورهای منطقه به جای همگرایی در یک بخش واحد به صورت عمودی و براساس مزیت نسبی بخش‌های مختلف در هم ادغام شده‌اند. این موضوع به ایجاد پیوندهای نسبتاً محکم میان اقتصادهای ماهیتاً متفاوت - میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه - براساس مزیت نسبی و الگوهای تخصص‌یابی در تولید کمک می‌نماید.

به عبارت دیگر پیوندهای صادراتی ژاپن به کره، تایوان و تایلند (کالاهای سرمایه‌ای)، واردات ژاپن از کره و تایوان (کالاهای مصرفی کاربر) و از آسه‌آن (مواد خام) جدای از پیوندهای افقی میان کشورهای تازه صنعتی شده و کشورهای کم درآمد می‌باشد که به مرور زمان ضعیف‌تر شده است. این امر بیانگر یک الگوی پیکان مانند (یا مدل «غازهای پرنده») می‌باشد که بیشتر بر ارتباطات عمودی بجای ارتباطات افقی، و روابط مبتنی بر بهره‌مندی از عوامل تولید مانند هزینه نیروی کار و تواناییهای فنی بجای تجارت در داخل یک صنعت

## مقدمه:

«جوامع موجوداتی بسیط نیستند. آنها از چندین شبکه قدرت تشکیل شده‌اند که با یکدیگر همپوشی دارند» (Mann, 1986, p. 506).

امروز، در عصری که زیرساختهای فیزیکی، فرصت جابجایی و ارتباطات سریعتر را فراهم نموده است، مفهوم فضا و سرزمین دریافت قدرت دولتها تغییر یافته و از محور فاصله مکانی متوجه ارزشهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک گردیده است. با جریان کالا، انسان و اطلاعات، «مرزهای ملی» حتی به میزان بیشتری اهمیت خود را از دست داده و با آنچه Appadurai آنرا «چشم‌اندازهای» آنسوی سرزمین کشور در هم آمیخته شده است (Appadurai, 1990).

در بحث از قدرت سیاسی و اقتصادی در آسیا، که با توسعه اقتصادی و همگرایی سیاسی نیز مرتبط است باید به پیش‌فرضهای ناظر بر کنش متقابل دولتهای ملی در نظم جهانی توجه نمود و در تحلیل جریان قدرت و همکاری میان مناطق مختلف به آنسوی ظاهر خارجی یک دولت سرزمینی و نهادینه نظر انداخت.

این مقاله سعی دارد پاره‌ای از موضوعات اساسی در زمینه روابط ژاپن و کشورهای عضو آسه‌آن را بر پایه معیارهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک مشخص سازد.

## ۱- اقتصادهای آسیائی و وابستگی متقابل کشورهای آسه‌آن

اهمیت منطقه آسیا - اقیانوسیه در اقتصاد جهانی از توان اقتصادی چشمگیر آن به عنوان بزرگترین بازار جهان (با ۷۰۰ میلیون نفر جمعیت در دهه



صادراتی چین و اندونزی به شمار می‌رود. ترکیب صادرات روانه شده به ژاپن به صورتی تغییر یافته که سهم صادرات کشورهای تازه صنعتی شده به ژاپن در خلال سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۸ از ۵۵/۹ درصد به ۷۹/۹ درصد و سهم صادرات کشورهای آسه‌ان به این کشور نیز از ۷/۴ درصد به ۱۷/۹ درصد رسیده است (Hirono, 1992, pp. 147-151). گسترش تجارت در داخل این منطقه و با ژاپن همراه با سرمایه‌گذاری مستقیم ژاپن و تایوان، عامل معتبری برای «رشد اقتصادی» کشورهای شرقی و جنوب شرقی آسیا قلمداد می‌شود. اندونزی، هنگ کنگ، سنگاپور و کره از نظر سهم جمعی مقاصد اصلی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ژاپن می‌باشند. در اواخر دهه ۱۹۸۰ افزایش شدیدی در میزان سرمایه‌گذاری ژاپن در هنگ کنگ که دریافت‌کننده اصلی این سرمایه‌هاست رخ داد به طوری که طی دوره ۱۹۸۷-۸۸ رقم آن از ۱۰۷۲ میلیون دلار به ۱۶۶۲ میلیون دلار بالغ گردید. در همین مدت سرمایه‌گذاری ژاپن در تایلند بیش از سه برابر شد و از ۲۵۰ میلیون دلار به ۸۵۹ میلیون دلار رسید. همچنین میزان سرمایه‌گذاری این کشور در سنگاپور از ۴۹۴ میلیون دلار به ۷۴۷ میلیون دلار افزایش یافت و سرمایه‌گذاری در مالزی نیز بیش از دو برابر شد و از ۱۶۳ میلیون دلار به ۲۸۷ میلیون دلار بالغ گردید (Guisinger, 1992, p. 75).

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دولت ژاپن سرمایه‌گذاری‌های خود را به جریانهای مالی مطمئن و معتبر و مواد خام محدود ساخت ولی بارشد اقتصاد ژاپن الگوها به سمت سرمایه‌گذاری روی تولید کالاهای سرمایه‌ای تکنولوژی بر تغییر کرد. به غیر از اندونزی و فیلیپین، دیگر کشورهای آسه‌ان در فاصله سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۷۵ شاهد تغییر الگوی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ژاپن از بخش اولیه به بخش ثانویه بوده‌اند (Economic and Social Commission, 1993, p. 53). این امر ناشی از افزایش دستمزدها در داخل ژاپن بود که باعث شد تولیدکنندگان ژاپنی فعالیت خود را در خارج متمرکز ساخته و برای بازارهای خود کشورهای میزبان به تولید کالاهای کاربر بردازند. تولید فرآورده‌های غذایی، ماشین‌آلات و محصولات که از تکنولوژی پیشرفته‌تری در آنها استفاده شده بود عمده‌ترین بخشهای سرمایه‌گذاری ژاپنی‌ها در دهه ۱۹۸۰ بودند. (Guisinger, 1992, pp. 71-72).

گرچه این تغییر، نوعی پیشرفت ملی قلمداد شده است ولی منتقدین خاطرنشان می‌سازند که این تجارت فقط در جهت منافع بخش مدرن بوده و اکثریت مردم فقیر در بخش کشاورزی را نادیده گرفته است (Akrasane, 2003, p. 21). برخی دیگر تأکید دارند که تغییر الگوی سرمایه‌گذاری ژاپن عمدتاً در جهت ایجاد زنجیره‌های بهم پیوسته عرضه در شرق آسیا و در بخشهایی مانند خودروسازی است که به صورت مناطق پردازش کالا در خارج عمل کرده و در سطح جهانی رقابت‌پذیر نیستند (Guisinger, 1992, p. 83). این واقعیت که صادرات کالاهای سرمایه‌ای، تکنولوژی صنعتی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به جنوب شرقی آسیا آنهم توسط تعداد روزافزونی از شرکتهای چندملیتی مستقر در ژاپن موجب تقویت زیرساخت‌های اقتصادی مانند حمل‌ونقل، ارتباطات و تولید نیرو می‌گردد خود تأییدی است بر گفته‌های این دسته از افراد (Hirono, 1992, p. 142). به عبارت دیگر به جای ایجاد زیرساختی فراگیر در سراسر کشور صرفاً ارتباطات، حمل‌ونقل و تولید برق برای فعالیت کارخانه‌های صنعتی تقویت می‌گردد و جاده‌هایی برای صدور کالا کشیده می‌شود.

برنامه کمک رسمی توسعه ژاپن - به ویژه از آن‌رو که این کشور در حال حاضر از لحاظ اینگونه کمک‌ها در صدر فهرست کشورهای کمک‌دهنده قرار دارد - نمایانگر پیوند اقتصادی دیگری میان ژاپن و کشورهای جنوب شرقی و شرق آسیاست. ODA ژاپن در فاصله سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۹ کمک‌های رسمی توسعه ژاپن به اندونزی، تایلند و فیلیپین پیوسته افزایش یافت و در این میان چین با دریافت ۹۶۱/۸ میلیارد ین، کره با ۵۶۴/۲ میلیارد ین، مالزی با ۵۲۱/۰ میلیارد ین و میانمار با ۵۱۱/۸ میلیارد ین بزرگترین دریافت‌کنندگان اینگونه کمک‌ها بودند (Hirono, 1992, p. 165). الگوی توزیع کمک‌های رسمی توسعه توسط ژاپن نمایانگر تأکید شدید این کشور بر ثبات سیاسی، صلح و رشد اقتصادی است و همین سبب گردیده است تا اینگونه کمک‌ها نه به کشورهای

واحد تکیه دارد. پیش‌زمینه این ارتباطات را در کشورهای تازه صنعتی شده می‌توان یافت که سهم فزاینده‌ای از تولیدات ظریف و پیچیده را در ارتباط با ژاپن و آمریکا تولید می‌کند. البته چهار کشور آسه‌ان (مالزی، تایلند، فیلیپین و اندونزی) در ابتدای مسیر پیشرفت تکنولوژیک قرار دارند. (Petri, 1992, pp. 47-58).

گرچه اقتصاد این کشورها تا حدودی آزادتر شده است ولی توسعه بیشتر همگرایی اقتصادی همچنان محل تردید است. در بحث از آزادسازی، ملت‌ها را بازیگران صحنه چانه‌زنی اقتصادی و مذاکره سیاسی براساس منطق دموکراتیک تصور می‌کنیم. در نتیجه «بی‌منطقی» مانع از پیشرفت همگرایی اقتصادی خواهد شد چرا که در این صورت هیچ‌زمینه مشترکی برای مذاکره به چشم نمی‌خورد. بدون وجود مجموعه روشنی از «قواعد رفتاری»، ماهیت قدرت چانه‌زنی حتی پیچیده‌تر خواهد شد.

Guisinger می‌گوید خیزش ملی‌گرایی یا شکل‌گیری یک اتحادیه اقتصادی فرو منطقه‌ای همچون اتحادیه اروپا ممکن است موجب به اجرا گذاشتن سیاستهای صنعتی محدود‌کننده‌ای گردد که جریان سرمایه‌گذاری به بعضی از بخشها را شدیداً محدود می‌سازد (Guisinger, 1992, p. 80). از طرف دیگر این موضوعی است که گفته می‌شود تا حد زیادی به اشکال مختلف رهبری سیاسی بستگی دارد و نیازمند نوعی از رهبری است که پیرو سیاست‌گذاری اقتصادی «منطقی» در قبال دیگر اقتصادها بوده و صرفاً درصدد تأمین منافع ملی و تابع فشارهای نخبگان قدرت کشور خود نباشد زیرا یک منطقه آزاد تجاری ناگزیر موجب توزیع نابرابر رشد خواهد شد (Crouch, 1984, pp. 1-4).

تنوع کشورهای منطقه در نوعی الگوی اقتصادی نمود می‌یابد که براساس آن کشورها به صورت عمودی در سیستم جای می‌گیرند و در عین حال خط‌مشی‌ها و منافع اقتصادی ملت‌ها از هم دور می‌گردد و به همراه‌بخود نوعی از ساختارهای عمیق‌تر سازمان سیاسی را می‌آورد که مزید جدانی کشورها بر پایه اختلافات ملی، نژادی و فرهنگی هستند. از آنجا که توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مستقل از اثرات خارجی حاصل نمی‌گردد در بخشهای بعدی مقاله به نقش ژاپن در توسعه کشورهای جنوب شرقی آسیا و تأثیر توسعه بر ساختارهای اجتماعی و سیاسی که عامل عدم یکپارچگی آسیاست اشاره خواهیم نمود.

## ۲- وابستگی متقابل ژاپن - آسه‌ان:

کمک‌های مالی ژاپن به توسعه اقتصادی کشورهای جنوب شرقی و شرق آسیا با تخصیص سرمایه و ایجاد تغییراتی در ساختار اقتصادی و سیاسی هر یک از این کشورها تأثیر مهمی بر ساختار اجتماعی - سیاسی آنها داشته است. از ژاپن به دلیل سیاست اقتصادی این کشور در قبال آسیا انتقادات بسیاری شده است چرا که استراتژی ژاپن بیش از آنکه در جهت کمک به رشد پایدار و همکاری اقتصادی کشورها باشد متوجه امنیت اقتصادی ژاپن و تضمین نقش مسلطی برای آن در میان کشورهای منطقه می‌باشد. مناسبات اقتصادی میان ژاپن و کشورهای عضو آسه‌ان را باید از نظر ماهیت ارتباطات اقتصادی و ساختارهای قدرتی که در نتیجه آن میان ارگانهای همکاری‌کننده در ژاپن و کشورهای ذریبط ایجاد می‌گردد بررسی نمود.

ژاپن به عنوان تأمین‌کننده اصلی سرمایه و تکنولوژی صنعتی برای اقتصادهای در حال توسعه و در مقام یک کشور پیشرو در زمینه تکنولوژی پیچیده، در ارتباط با رشد اقتصادی کشورهای همسایه خود موقعیتی مستحکم دارد. کشورهای شرق آسیا به واسطه آنکه در خلال سه دهه گذشته و حتی در دورانی که تجارت جهانی رو به کاهش بود (دهه ۱۹۸۰) پیوسته سهم خود را در صادرات جهانی افزایش داده‌اند به عنوان یک شریک اقتصادی برای ژاپن اهمیت دارند. در حالیکه در پایان دهه ۱۹۸۰ بازار صادراتی آمریکا در دیگر کشورهای آسیایی از ژاپن پیشی گرفت ولی ژاپن همچنان بزرگترین بازار



از نقطه نظر اقتصادی، توسعه در بخشهای شهری و روستایی به واسطه سطوح متفاوت رشد اقتصادی از یکدیگر تفکیک می‌شوند. گسترش صنایع در شهرها در بیشتر موارد موجب مهاجرت روستائیان به معدودی از مراکز شهری گردیده است. جریان مشخص مهاجرت روستائیان به شهرها را می‌توان در فیلیپین دید. در تایلند، مهاجرت به پایتخت به شکل گیری یک طبقه پائین شهری و گسترش بخش غیر رسمی انجامیده است. (Ogawa, 1985, pp. 95-97).

در عین حال آموزش و پرورش نیز تقویت شده و درصد فزاینده‌ای از دانش‌آموزان برای بهره‌مندی از آموزش عالی به خارج سفر می‌کنند. از نظر مشارکت در توسعه اقتصادی، میزان تحصیلات عامل بسیار مهمی برای یک اقتصاد صنعتی است که هدفش تولید محصولات و تکنولوژی پیشرفته می‌باشد. کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ با نسبت ۷۰ تا ۹۰ درصد

در سال ۱۹۸۴، در رأس فهرست ثبت نام آموزش متوسطه قرار دارند. فیلیپین، کره جنوبی و تایلند در محدوده ۳۰-۲۰ درصد ثبت نام برای آموزش عالی قرار دارند (در مقایسه این ارقام برای ژاپن شرکت ۹۵ درصد جمعیت در آموزش متوسطه و ۳۰ درصد در آموزش عالی می‌باشد) (Holbrooke et al., 1988, table, 63).

بعلاوه، آموزش ابتدائی در برخی از کشورهای عضو آسه‌ان به سطوح بیش از ۱۰۰ درصد رسیده است. به عبارت دیگر ممکن است این ارقام برای مثال به واسطه دوباره شمارش در مورد برنامه‌های آموزشی مکرر برای بزرگسالانی که سواد را «فراموش» کرده‌اند از دقت کافی برخوردار نبوده و بر کمبودهایی در سوادآموزی مجدد در مناطق دورافتاده دلالت داشته باشد. این درحالی است که آموزش عالی به مناطق شهری محدود می‌شود.

از این گذشته با گسترش بازار و رشد نهضت‌های سیاسی و اقتصادی در جهان، تعداد روزافزونی از دانشجویان هر کشور برای ادامه تحصیل به خارج می‌روند. گرچه نسبت افزایش تعداد این دانشجویان در میان کشورها تقریباً به یکدیگر نزدیک است اما در این میان دانشجویان آسیایی جلب توجه می‌کنند

زیرا نسبت تعداد آنها در کل جمعیت کشورهای غیر آسیایی بسیار بالاست برای نمونه در سال ۱۹۸۶ آنها ۴۳ درصد کل دانشجویان خارجی مقیم کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی را تشکیل می‌دادند (Okamoto, 1985, p. 11).

آمارهای جهانی در فاصله سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۶ یک تغییر مکان عمده‌ای را برای مالزی و چین نشان می‌دهند. در این فاصله نسبت دانشجویان مقیم خارج چین از ۲/۶ درصد به ۵/۷ درصد رسید و مکان نخست را در بین همه کشورها احراز کرد و پس از آن مالزی با افزایش نسبت دانشجویان مقیم خارج خود از ۲/۸ درصد به ۴/۲ درصد در مکان دوم قرار گرفت (Okamoto, 1985, pp. 64-63). این بیانگر آن است که با بالا رفتن نسبت تعداد دانشجویان آسیایی و دانشجویان خاورمیانه کشورهای توسعه یافته بیشتر به پائین فهرست رفته‌اند درصد نسبتاً بالای دانشجویان خارجی رشته‌های بازرگانی، مدیریت و با مطالعات اجرایی در کشورهای انگلوساکسون (انگلستان ۲۴/۵ درصد، آمریکا ۱۸/۸ درصد، استرالیا ۲۷ درصد) و رشته‌های علوم اجتماعی در ژاپن ۲۴/۷ درصد (Okamoto, 1985, p. 69) بر وجود سطح مشخصی از رفاه اقتصادی مناطق اعزام کننده دلالت دارد و به علاوه نشان می‌دهد که دانشجویان رشته‌های بازرگانی و سیاست احتمالاً پس از بازگشت رهبری سیاسی و اقتصادی کشور خود مقاماتی را احراز خواهند کرد.

ثمرات رشد اقتصادی به شکل برابر توزیع نمی‌شود بلکه برعکس باعث جدائی فرهنگ «مدرن» جدید از کسانی می‌شود که بدلیل سوء عملکرد در زمینه اداره امور اقتصادی و موضوعات زیست محیطی - که در مطالعات دیگر به آنها اشاره شده است (Tsurumi, Nishikawa and Ijima in Chung and Hirono, 1984, p 114) به میزان فزاینده‌ای فقیر شده‌اند. رشد اقتصادی در یک سطح فراملی از طریق متنوع ساختن «فرهنگها» و ایجاد نابرابری با قدرت سیاسی ارتباط پیدا کرده و در ساختار سیاسی گذشته تغییراتی به وجود می‌آورد.

زیرخط توسعه بلکه به کشورهای با درآمد متوسط یا کم اختصاص یابد. پیش شرط «صلح و ثبات» تغییرات چندانی را در دستگاه اداری-سیاسی و ساختار سیاسی داخلی ایجاد نمی‌کند که این موضوع از تعهد ژاپن برای اعطای کمک اقتصادی به ویتنام و کامبوج در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ و نیز شناسایی اولیه دولت رانگون در میانمار هویداست (Chongkittavorn, 1991, pp. 177-78). مطابق این خط‌مشی سرمایه‌گذاری و کمک مالی را در اختیار دولتهای اقتدارگرایی قرار می‌گیرد که ساختار سیاسی داخلی را به شدت کنترل می‌کنند و احتمالاً رشد اقتصادی را بطور نابرابر در میان مردم توزیع می‌نمایند ولی در عین حال قدرتهای خارجی را که در تولید اقتصادی منافعی دارند راضی نگه می‌دارند.

می‌توان از نحوه توزیع کمک‌های رسمی توسعه ژاپن در میان بخش‌های مختلف زیرساخت اقتصادی از این جهت خرده گرفت که این کمکها بجای توسعه انسانی مردم عادی بر نوعی همکاری نهادی سودمند تأکید دارند. گرچه در حال حاضر سهم حمل و نقل، ارتباطات و انرژی رو به کاهش گذارده و تأکید بیشتری بر خدمات آموزشی و بهداشتی می‌شود ولی در سال ۱۹۸۹ هنوز زیرساخت اقتصادی با ۳۱/۷ درصد و زیرساخت اجتماعی با ۱۷/۵ درصد سهم اصلی از کمک‌ها را دریافت می‌کنند. سازمانهای غیردولتی ژاپن هنوز از نظر سرمایه و کارکنان ضعیف هستند و درصد نسبتاً ناآزلی از کمک رسمی توسعه را تأمین می‌کنند که نسبت آن در سال ۱۹۸۸ برابر ۱/۲ درصد بود (Ministry of Foreign Affairs, 1990, pp. 47, 137).

کمک‌های مالی ژاپن از نظر پیش‌شرطهای سیاسی، توزیع آن میان بخش‌های مختلف، و سهم ارگانهای اجرایی در تأمین آن این پرسش را مطرح می‌سازد که چه کسی از توسعه اقتصادی «ملی» سود می‌برد. رشد اقتصادی در ارتباط با بخشهای مختلف اقتصادی، توزیع منطقه‌ای و تخصیص در میان اقشار اجتماعی، تأثیر چشمگیری بر تغییر جریان قدرت اقتصادی و سیاسی داشته است. با گسترش بخش صنعتی و توزیع نابرابر توسعه اقتصادی در منطقه و نیز تقویت زیرساخت فیزیکی، جامعه ملی تغییرات عمده‌ای را در توزیع قدرت اقتصادی و سیاسی تجربه می‌کند.

### ۳- توسعه اقتصادی و پیامدهای اجتماعی - اقتصادی

تولیدات صنعتی تنها اثر رشد اقتصادی نیستند. بحث در مورد مکانیزمهای توسعه اقتصادی هنوز چنان تنوعی دارد که در اینجا تنها به بحث دربارهٔ باره‌ای از مباحث عمومی که نشانه‌های رشد اقتصادی بوده و بر تغییرات بزرگ اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک تحت تأثیر نهادهای اقتصادی دلالت دارند اکتفا خواهد شد.

شهرنشینی به درجات مختلف در تمام اقتصادهای در حال توسعه روی داده است. شهرنشینی مشکلات اجتماعی عمده‌ای (تراکم امکانات عمومی در شهرها، بیکاری در شهرها و غیره) را سبب گشته و قطعاً در قدرت و اندیشه‌ها نیز تغییراتی را به وجود آورده است تفاوت‌های مادی و خدمات عرضه شده در شهرها به واسطه ایجاد تسهیلات بهداشتی و تا حد زیادی تسهیلات آموزشی و عرضه کالاهای مادی تغییراتی را موجب می‌شوند که در دستیابی یا عدم دستیابی به این کالاهای فرهنگی همراه با توزیع نابرابر قدرت سیاسی خلاصه می‌شوند.

توسعه اقتصادی در کشورهای آسه‌ان شاخصهای اجتماعی و اقتصادی منطقه را در دهه‌های اخیر بطور چشمگیری بهبود بخشیده است. اما این شاخصها تفاوت‌های مکانی و نابرابری میان گروههای مختلف اجتماعی را نیز نشان می‌دهد. بهبود عرضه خدمات بهداشت عمومی و تسهیلات پزشکی موجب کاهش چشمگیر نرخ مرگ و میر گردیده و تحصیلات نیز میزان باروری در مناطق شهری را کاهش داده است. با این حال هنوز در اندونزی، تایلند و فیلیپین نرخ مرگ و میر نسبتاً بالا است و توزیع آن در میان گروههای اجتماعی و مناطق جغرافیایی مختلف تفاوت دارد. (Herrin et al. in Ogawa 1985, p. 85; World Bank, 1987, pp. 258-59)



فیلیپین بعد از اعلام حکومت نظامی در سال ۱۹۷۲ شاهد بروز دگرگونی‌هایی در قدرت نخبگان ملی بود البته نفوذ «الیگارش‌های» نیرومند گذشته تنها تا حدودی از میان رفت و الیگارش‌ها و یاران جدید در برابر سیاستهای تکنوکراتها که پستهای دولتی را در اختیار داشتند با قدرت مقاومت نمودند. درحالیکه منافع رشد اقتصادی به صورت بسیار نابرابری توزیع می‌گردید طبقه متوسط شهری و گروههای نوظهور صنعتی و تجاری اهمیت سیاسی کسب نمودند زیرا دولت سعی داشت تا پایگاه حمایت اجتماعی خود را از طریق نوعی «اقتدارگرایی قانونی» گسترش دهد.

دولت نظامی تا بلند نیز به همین اندازه نسبت به فشارهای وارد شده از سوی طبقات پایین بی‌توجه است ولی به فشارهای طبقات بالا پاسخ می‌دهد. نوسازی اقتصادی هنوز در دهه ۱۹۸۰ سبب ایجاد یک طبقه متوسط قابل ملاحظه برای حمایت از سیستم سیاسی نشده بود (در سال ۱۹۸۰ طبقه متوسط و طبقه متوسط بالا حدود ۱۷ درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند). بنابراین فشارهای نخبگان بواسطه عدم اتحاد نخبگان سیاسی می‌توانست موجب حفظ منافع آنان در برابر سیاست‌های تکنوکرات‌ها گردد (Crouch 1984, pp. 61-67).

در رژیم نظامی و دیکتاتوری اندونزی نیز جامعه تجاری و دولت در برابر تقاضای سرکوب شده سازمان‌های غیر دولتی و مردم پیوندهای نیرومند مشابهی میان خود ایجاد کرده‌اند. رابطه نزدیک نخبگان تجاری با نخبگان سیاسی از قدرت نخبگان تجاری برای مقاومت در برابر سیاستهایی که به زیان خودشان است و نیز از نقش واسطه‌ای که آنها در «دولت نظم جدید» میان شرکتهای خارجی و حکومت ایفا می‌کنند پیداست (Crouch, 1984, pp. 82-85).

Kowalevski به ظهور یک گروه از نخبگان اجتماعی - اقتصادی که زاده ارتباط با شرکتهای فراملیتی هستند مانند چینی‌های مقیم ژاپن که به عنوان کارگزاران شرکتهای فراملیتی ژاپن در تایوان فعالیت دارند اشاره می‌کند. در اندونزی ۵۷ درصد شرکای شرکتهای فراملیتی ژاپنی از چینی تبارند (Tsurumi, 1987, p. 586).

دولتهای عضو آسه‌آن می‌بایست سیاستهای خود را برای برخورد با سرمایه‌گذاران خارجی که امتیازات فراوانی کسب نموده‌اند هماهنگ نمایند. بر پایه تحلیل Crochi استقلال دولت از گروههای مختلف فشار موجود در داخل یک کشور یک عامل حیاتی در توانایی اجرای سیاستهای منطقه‌ای و ملی مبتنی بر یک رویکرد «منطقی» برای توسعه اقتصادی است. اما این توانایی به واسطه همراهی دولت با نخبگانی که به دلیل موقعیت خود در ساختار سیاسی داخلی، پایگاه اقتصادی خود و پیوندهای خارجی خود قدرتی کسب کرده‌اند زایل شده است (Crouchi, 1984, pp. 7-9).

در این چارچوب این انتقاد مطرح می‌شود که نابرابری ناشی از تسلط خارجی بر بازار داخلی با ساختار سیاسی داخلی ارتباط دارد. سلطه شرکت‌های فراملیتی بر بازار، تولیدکنندگان کوچک داخلی را از میدان به در برده و بنابراین شرکتهای مزبور با برکشیدن ثروتمندان فقیر تشدید می‌کنند. زمین‌های مورد استفاده شرکت‌های فراملیتی عمدتاً زمین‌هایی است که قبلاً در تصرف خرده مالکین بوده است. بعلاوه سرمایه‌گذاری در مناطقی که قبلاً در انحصار مالکین محلی بوده‌اند برای شرکت‌های فراملیتی «جذابیتی» ندارد (Kowalevski, 1987, pp. 582-83, 591). این بدان معنی است که قدرت شرکت‌های فراملیتی و نخبگان تجاری از تمام سطوح فراتر نمی‌رود ولی با این حال در ایجاد دورنمای ماورای منطقه‌ای و ماورای ملی از قدرت اقتصادی و سیاسی موفق می‌باشد.

در مطالعه Law و Gill نیز به همین گونه اثرات شرکتهای فراملیتی در جهت تخریب استقلال ملی و توسعه و ایجاد نابرابری فزاینده در رابطه با کشورهای جهان سوم که ناشی از نفوذ مستقیم سیاسی در داخل یک کشور سازمان‌های قدرت خارجی و ساختار قدرت می‌باشد اشاره شده است. در این نظریه پیوندهای میان نخبگان جهان سوم با کشورهای سرمایه‌داری و نیز پیوندهای میان شرکت‌های فراملیتی و دولت‌های جهان سوم واجد تأثیر

علیرغم افزایش نابرابریهای میان روستا و شهر کشورهای آسه‌آن تحت حکومتهای عمدتاً اقتدارگرایی از ثبات سیاسی نسبی برخوردار بوده‌اند و این خود هم انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاران خارجی در امر توسعه اقتصادی گشته و هم در مواردی که منافع اجتماعی، اقتصادی توانسته تنش‌ها و مخالفت طبقه بهره‌ور متوسط را آرام نماید نتیجه رشد اقتصادی به شمار می‌آید. با این حال هنوز بخش عمده‌ای از مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند و شکاف درآمد و تمرکز منطقه‌ای رشد اقتصادی موجب حرکت مهاجرین روستائی به شهرها می‌شود. سازمان سیاسی یک اقتصاد در حال رشد در ارتباط با بسیج اقتصادی چه به عنوان عمل یک دولت در روابط بین‌الملل و چه به عنوان عمل گروههای متأثر از منابع قدرت سیاسی ماورای مرزهای ملی نقش مهمی بازی می‌کند.

علیرغم حرکتهای تدریجی حکومتهای عمدتاً اقتدارگرا به سمت گسترش دموکراسی، مشارکت سیاسی در جوامع شهری جنوب شرقی آسیا هنوز عمدتاً به طبقه متوسط یا نخبگان محدود می‌باشد. نمونه‌ای مرکب از شهرداری سه شهر Chiangmai در تایلند، Iloilo در فیلیپین و Penang در مالزی نشان می‌دهد که ۷۰ تا ۸۰ درصد فعال‌ترین اقشار اجتماعی را بازرگانان مرفه یا صاحبان حرفه‌های بالا تشکیل می‌دهند. تمام موارد نشان می‌دهد که مشارکت طبقات پایین در ارگانهای تصمیم‌گیری شهری ناچیز یا در حد صفر است. سازمانهای داوطلبانه فعال در زمینه امور خیریه و مسائل زیست محیطی وجود دارند ولی هم نمایندگان آنها عمدتاً از اعضای طبقه متوسط بالا تشکیل یافته و هم ساختار آنها عمودی و نه افقی می‌باشد (Rüland, 1990, pp. 465-68).

به همین ترتیب مشارکت عمومی در رسانه‌ها در قالب ایجاد یک عرضه طرح آراء عمومی عمدتاً محدود به همان نخبگان سیاسی می‌باشد که در تصمیم‌گیری‌های محلی دخالت دارند. ارتباطات جمعی در تایلند به عنوان ابزاری برای کنترل سیاسی و تقویت جایگاه گروههای سنتی بکار رفته است (Patharapanupath, 1985, pp. 209-220). در نتیجه تصمیم‌گیری‌های متعصبانه طبقاتی بیشتر در جهت منافع اقتصادی طبقات متوسط و بالا است تا منافع گروههای کم درآمد. و این یعنی استثمار و سرکوب سیاسی همان کسانی که سرچشمه رشد اقتصادی هستند.

جنبه دیگر رشد نخبگان جدید تجاری و اقتصادی آن است که این نخبگان غیر دولتی محلی پیوندهایی با شرکتهای فراملی دارند و در اثر همین ارتباط با بزرگترین شرکتهای تجاری در آسیا از موقعیت قوی‌تری در برابر رقبای محلی برخوردار می‌شوند (Kowalevski, 1987, p. 587). شرکتهای فراملی برای ارتباط با این نخبگان اهمیت قائلند یعنی سرمایه‌گذاران خارجی گرچه مایلند به اقتصاد داخلی حکومتهای عمدتاً اقتدارگرا دسترسی داشته باشند ولی پیش شرط این امر یافتن واسطه‌هایی در میان نخبگان تجاری است که ارتباط با دولت را تسهیل نموده و احتمالاً بر تصمیمات دولت، به نفع سرمایه‌گذاران خارجی تأثیر می‌گذارند (Crouch, 1984, p. 99).

بنابراین قدرت این گروه اجتماعی جدید که از نظر اقتصادی نیز ثروتمند است از حد نفوذ محلی در مسائل سیاسی و اقتصادی فراتر رفته و به سطوح دولتی و فراملی می‌رسد. مطالب زیر می‌تواند به روشن شدن نقش گروههای فشار مختلفی که در حفاصل اقتصاد محلی و سازمانهای فراملی فعالند کمک کند.

دولت مالزی در قبال فشار گروههای ذینفوذ مختلف رفتار آزادمنشانه‌تری پیش گرفته ولی استقلال عمل خود را به میزان قابل ملاحظه‌ای حفظ کرده است. از یک طرف به خواست‌های گروههای مخالف که می‌توانند در انتخابات خودی نشان دهند پاسخ نسبی داده شده و از طرف دیگر با فشارهای نخبگان بسیار آزادمنشانه‌تر برخورد شده است. به خصوص با نگاهی به روابط قدرت در زمینه سرمایه‌گذاری‌های خارجی، نقش جامعه تجاری در تقابل دولت اهمیت پیدا می‌کند. با اعمال شرایطی چون سرمایه‌گذاری مشترک با شرکتهای داخلی و یا مشارکت با سرمایه‌گذاران داخلی، سرمایه‌گذارهای خارجی محدود شده است. بنابراین، سرمایه‌گذاران خارجی و شرکتهای چینی هرچه بیشتر به لزوم ایجاد ارتباط با بازرگانان بخش خصوصی یا شرکتهای دولتی مالزی واقف شده‌اند (Crouch, 1984, pp. 24-38).



یکی از جنبه‌های انتخاب این جوانان این است که کسانی که احتمالاً در آینده در زمره رهبران کشور خود قرار خواهند گرفت در این «مبادله فرهنگی» شرکت داده می‌شوند. ماجرای تبادل دانشجویان در دوران حکومت می‌چی Meiji در ژاپن و چین قبل از انقلاب ۱۹۱۱ از این نظریه حمایت می‌کند (Machado, 1987, pp. 646-47). «معلومات جدید» و ارتباط با ژاپن به عنصر جدیدی مبدل می‌شود که می‌تواند وضعیت یک فرد را در کشور خودش بهبود بخشد.

یکی دیگر از جنبه‌های اساسی برنامه‌های فرهنگی ژاپن و برنامه‌های «تبادل» تأکید گسترده آن بر کشورهای غربی و توجه کمتر به کشورهای اطراف و نیز ترویج آموزش زبان ژاپنی و درک فرهنگ ژاپن در خارج (به عنوان واکنشی به افزایش آموزش زبان در چین و کره) می‌باشد. تنها در سالهای اخیر و در جریان اجلاس سران آسه‌ان بود که نخست‌وزیر تاکه‌شیتا Takeshita قول داد تا برنامه‌هایی را به اجرا گذارد که با ایجاد مراکز فرهنگی در ژاپن مردم ژاپن را با جنوب شرقی آسیا آشنا تر سازد (Kato, 1989, p. 54). این موضوع قابل بحث است که تا چه اندازه برنامه‌های مبادله و نمایندگی فرهنگی در کشورهای خارج می‌تواند در رسیدن به اهداف مورد نظر موفق باشد. تحصیل و زندگی در ژاپن ممکن است مشکلات عمده‌ای را در روابط میان دانشجویان ژاپنی و خارجی ایجاد نماید که Tanaka, Hara, Nagai (۱۹۷۳) به آنها اشاره کرده‌اند ولی دانشجویان هنوز بجای جستجو به دنبال ایده‌آلها و همکاری در کشورهای همسایه ممکن است در بی‌دستیابی به رفاه «موقعیت برتر» و تکرار نحوه زندگی ژاپن در کشور خودشان باشند. تحلیل ریشه‌های جذابیت نحوه زندگی مصرفی سرمایه‌داری به عهده روانشناسان است.

## ۶- تذکرات پایانی

گرچه حضور ژاپن در جنوب شرقی آسیا در ظاهر صرفاً بر منافع اقتصادی تأکید دارد ولی ایجاد عدم موازنه اقتصادی و اجتماعی و حمایت غیر مستقیم از یک ساختار سیاسی خاص در اثر این فعالیت احتمالاً ژاپن را مجبور خواهد نمود تا به عنوان مبداء بسیاری از شبکه‌های فراملیتی که در یک سطح غیر دولتی در کشورهای شریک عمل می‌کنند نسبت به ساختارهایی که خود پرورنده است هوشیار گردد. موانع موجود در راه آسه‌ان برای دستیابی به یک توسعه یکپارچه به واسطه همین الگو و وجود محدودیتهای فرهنگی و ایدئولوژیکی که در ایجاد زیربنای سیاسی شبکه‌های فراملی ناتوان هستند تشدید شده‌اند.

این امر کشورها را مکلف می‌کند تا تغییرات به وجود آمده در زیر ساخت فیزیکی را که موجب می‌شوند سازمانهای فراملیتی یا تشکیلات و اقشار «واسطه» نفوذی ماورای حاکمیت ملی بدست آورند درک کنند. تأکید بر ساخت زیرساخت‌های فیزیکی و اجتماعی در کشورهای در حال توسعه وضعیتی را به وجود آورده که در آن تعدیل ساختاری از پیشرفت تکنولوژی عقب مانده است. Streeten به واکنش بخش خصوصی در مقابل این تغییرات از طریق تأسیس شرکت‌های چندملیتی، بانک‌های چندملیتی و بازار ارزی اروپا اشاره کرده است (Streeten 1989, p. 1352). به عنوان مثال در آسیا رشد سریع ارگانهای فراملی در بخش خصوصی و به موازات ارگان‌های دولتی ناشی از همین واکنش است.

مهمتر این که، توانائی سازمانهای غیر دولتی برای تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری ملی که اغلب از آن به عنوان یک پارادایم توسعه مستقل از پارادایم تحت رهبری دولت یاد می‌شود (Boulding 1991, Brown 1991) مجدداً در روابطی ظهور می‌یابد که شکل‌گیری نخبگان محلی قدرت با شرکای خارجی دارد ماهیت توافقات مشترک-ارزشها و دیدگاههای بازیگران متفاوت-از نظر داخلی و خارجی ویژگیهای خود توانمندی و مستقل از دولت دارند و می‌توان آنها را «فراملیتی» خواند.

شاید امروز زمان درک ظهور «فراملی‌گرایی» که فراتر از مذاکرات در سطح دولت‌های ملی می‌رود باشد روابط قدرت در یک سطح فراملی یک دستور کار بحث‌انگیز برای مطالعات آینده خواهد بود.

عمده‌ای بر «موفقیت نظم اقتصادی بین‌المللی» شناخته می‌شود (Gill and Law, 1988, pp. 203-210, 300)

## ۵- موضوعات فرهنگی و ایدئولوژیک

اما مسئله منابع قدرت و «بازیگر» بسیار متنفذ همچنان باقی است. چه چیز موجبات قدرت و نفوذ ژاپن را در آسیا فراهم نموده است و نیروهای بازدارنده همکاری در سراسر آسیا کدامند؟

قدرت، سرزمین نیست بلکه از شبکه‌هایی تشکیل یافته و قابل نهادینه شدن است همگرانی کشورهای آسه‌ان در جنبه‌های مختلف ساختاری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در گروه یک کاسه شدن تفاوت‌های فرهنگی و سیاسی و روابط عمودی برحسب پیوندهای اقتصادی است. همگرایی اقتصادی نیاز به انقلابی در مفاهیم اجتماعی و سیاسی و حرکت به سمت یک زمینه مشترک دارد.

مشکلات تبلیغاتی شرکت‌های چندملیتی در آسیا می‌تواند این موضوع را به خوبی نشان دهد. تنوع زبانها، رسوم و مذهب لزوماً به انتخاب صحنه‌هایی منجر می‌گردد که می‌توانند رفتارهای سنتی را برهم زده و یا از روی حساسیت، به مفهومی کاملاً متفاوت تعبیر شوند. بازیگران برحسب دیدگاههای «جامع» آسیائی انتخاب می‌شوند تا از هرگونه اتحادیه‌های منطقه‌ای پرهیز نمایند (Karp, 1993, p. 52). مباحث گذشته نشان می‌دهد که برای رسیدن به یک توافق مشترک «منطقی بودن» دولت و همکاری منطقه‌ای ضروری است.

«منطقی بودن» به عنوان شرطی که حصول آن ضروری است، فی‌نفسه امری عام نیست. به علاوه «منطقی بودن» را باید عام ساخت یعنی آن را نهادینه نمود. اگر منطقی بودن برای توافق میان طرف‌های نامتشابه عامل خطرناکی باشد چرا بازیگران ژاپنی باید بتوانند به شبکه نخبگان سنتی دسترسی داشته باشند؟ زمینه مشترک منافع یا حتی «قوانین رفتاری» به عنوان یک الگوی تعامل برپایه آنچه Mann آن را یک نیروی ایدئولوژیک متعالی خوانده همکاریها را تقویت نموده و از شبکه‌های اقتصادی، نظامی و قدرت موجود فراتر می‌رود (Mann, 1966, p. 301).

از این نظر «شیوه ژاپنی» «راه ساده‌ای» را انتخاب می‌کند زیرا این راهی است که با نهاد‌های از پیش موجود یعنی نخبگان سیاسی و تجاری سنتی و نوب-قطع نظر از چندبارگی آنها - همسو است البته موازنه قدرت نباید تا این اندازه یکدست باشد. بهرحال مشکل تلاشهای فراگیر آسیائی کمبود نهاد‌های از پیش موجود یعنی تازگی آن است که همان تلاش‌ها سبب تغییرش می‌گردد ولی هیچ راهنمایی وجود ندارد که بتوان براحتی از آن دنباله روی کرد.

مشکل‌تر از آن تشخیص‌انگیزه‌هایی است که یک ایدئولوژی مشترک را به وجود می‌آورند. موفقیت اقتصادی ژاپن مدل جذابی برای دیگر کشورهای آسیائی شده است که نمونه افراطی آن سیاست «نگاه به شرق» ماهاتیر محمد نخست‌وزیر مالزی، می‌باشد که در سال ۱۹۸۴ به اجرا گذاشته شده و هدف از آن ایجاد تغییری انقلابی در نظام ارزشی «سنتی» و دستیابی به نوعی نظام ارزشی «نوین» همانند ژاپن است. چنین نظامی برای صنعتی شدن، شهرنشینی و توسعه اقتصادی ضروری می‌باشد (Machado, 1987, pp. 644-45). رویکردهای سراسر قدرت در قبال «مدل ژاپنی» حرکت کارگران مهاجر از مناطق روستائی به شهرها می‌باشد که کار در ژاپن و یادگیری زبان ژاپنی را بنیان ثمربخشی برای دستیابی به آینده‌ای پرمنفعت در عرصه کار و زندگی می‌دانند. سیاستهای ژاپن در زمینه مبادله فرهنگی و توسعه انسانی و نیز شبکه‌های پیشرفته اطلاعاتی و ارتباطی در آسیا به انتشار اندیشه یک زندگی «برنعمت» و پیشرفته کمک می‌کند. در این چارچوب، ژاپن فعالانه کوشیده است تا روابط فرهنگی، آموزشی و شخصی عمیقی با جنوب شرقی آسیا برقرار نماید. در سال ۱۹۷۷ آیین فوکودا (Fukuda Doctrine) وعده داده بود تا از طریق روابط قلبی پیوندهای شخصی با منطقه برقرار نماید. در ۱۹۸۱ سوزوکی Suzuki در چارچوب برنامه‌های آموزشی و مدیریت سمت‌گیری جدیدی را برای توسعه منابع انسانی اعلام نمود. در ۱۹۸۳ ناکاسونه Nakasone بر مبادله فرهنگی در قالب برنامه‌های مبادله دانشجو برای بازدید از ژاپن تأکید نمود.